

وقتی از دشواری پیشرفت اصلاحات سخن می‌گوئیم باید به خاطر داشته باشیم، که هنوز کسانی مراکز حساس قدرت را در اختیار دارند که تا انتخابات ۷۶ هم بر سر قدرت و مسئولیت بودند!

گفتگوی محمدعلی عموی

پیرامون اصلاحات در جمهوری اسلامی و تاخیر اصلاحات در اتحاد شوروی

آینده اصلاحات

در گرو آگاهی مردم!

اطلاع رسانی و عمق بخشیدن به آگاهی مردم، اصلاحات را تضمین می‌کند!

برای تشریح اصلاحات و بیان موانع سر راه، باید روی مهم‌ترین عنصر اصلاحات، یعنی ایجاد فضای باز و آزادی بیان تکیه کرد. من با این نظر آقای خاتمی موافقم که تا نرویم به سمت تولید، مشکلات بیکاری حل نمی‌شود. در کار بازاری و تجاری اشتغال بوجود نمی‌آید. سمت و سوی سرمایه در کشور ما رو به تجارت و دلالی دارد نه تولید. باید به طور جدی به وضع دشوار اقتصادی مردم توجه شود. نقد عملکرد اقتصادی اصلاح طلبان از سوی نیروهای مخالف اصلاحات از منظر مخالفت با پیشرفت است. نقد برنامه اقتصادی دولت را باید هر چه سریعتر خود اصلاح طلبان بدست بگیرند. نقد اقتصادی و سیاسی دولت به هیچ وجه تضعیف دولت نیست.

این دقیقاً پیامد همان برنامه تحمیل سیاست تسلیحاتی است، سیاستی که جهان را از یک تعادل و پیشرفت موزون خارج می‌کند و همواره تهدید یک جنگ اتمی و هسته‌ای را روی سر کشورهای سوسیالیستی سهل است، بلکه بر سر تمامی جهان باقی می‌گذارد. در برابر این سیاست اتحاد شوروی نیز برای اینکه امپریالیسم نتواند از تفوق نظامی خودش برای امحای اردوگاه سوسیالیست استفاده کند به ناچار تن به رقابتی تسلیحاتی داد. ناگفته پیداست که برای کشور مثل اتحاد شوروی هزینه تامین چنین برنامه سنگین تسلیحاتی در واقع به معنای توقف پیشرفت در عرصه های دیگر اقتصادی، اجتماعی و ارائه خدمات به مردم است. ولی به رغم تمام آنچه درباره عمل بیرونی گفته شد و عمیقاً اعتقاد دارم که بدون تردید تاثیر منفی و مخرب بسیار زیادی در روند پیشرفت به طرف آرمانها و اهداف سوسیالیسم داشت، آنچه به نام فروپاشی در شوروی مطرح می‌شود صرفاً ناشی از این عامل مخرب بیرونی نیست. اگر بستر مناسبی در داخل وجود نداشته باشد، اگر در درون غده چرکینی وجود نداشته باشد، اگر سوء مدیریتی وجود نداشته باشد، تاثیرات عوامل بیرونی با تمامی آثار مخربش، تعیین کننده نیست.

کتاب "پروسترویکا و اصلاحات" به کوشش "کوروش رحیم‌خانی" در تهران منتشر شده است. این کتاب را انتشاراتی "ندای امروز" در بهار ۱۳۸۰ چاپ کرده و حاوی نقطه نظرات و دیدگاه‌های چند شخصیت شناخته شده در جامعه ایران است. از این کتاب، بخش اعظم نقطه نظرات محمدعلی عموی را، با حذف سئوالات مطرح شده در مصاحبه، برگزیده‌ایم که در زیر می‌خوانید. عناوین را راه‌توده به مسئولیت خود برگزیده است:

— انفجار بمب در هیروشیما و ناکازاکی صرفاً خودنمایی و اعلام قدرتی بود به اتحاد شوروی که به ظاهر جزو متفقین و متحد ایالات متحده و انگلیس بود، که علیه فاشیسم می‌جنگیدند، ولی در واقع امریکا به خوبی متوجه بود که دوران پس از جنگ و سیاست پس از جنگ سیاست چالش عظیم امپریالیسم و سوسیالیسم است. به خودی خود پیداست که این پیام به معنای این است که شما با شوروی دارای سلاحهای کشتار جمعی روبرو هستید و بنابراین، در هر مذاکره ای باید تسلیم پیشنهاد و نظرات کشورهای سرمایه‌داری باشید. اتحاد شوروی به کمک دانشمندان، با وجود تمام دشواریها و مشکلاتی که جنگ برای کشور و برای نیروی انسانی اش به وجود آورده بود، موفق شد آزمایش‌های اتمی و پس از آن آزمایش هسته ای را با موفقیت انجام دهد.

کار به آنجا کشید که ما شاهد ایجاد فاصله‌ای بین حزب و دولت با توده مردم باشیم. حتی آثارش را در میزان بهره‌وری کار می‌بینیم. با وجود آن بروکراسی دوره استالین، حتی با وجود آن نوع فشار بر نیروهای مورد ظن و آن دادگاه‌های دهه ۳۰ و تلفات انسانی قابل توجهی که صرفاً به علت سوظنی که استالین نسبت به پاره‌ای رقبایش در درون حزب کمونیست داشت به وجود آمد، شور انقلابی و مشارکت مردم و بها دادن به این مشارکت موجب شد دستاوردهای بسیار عظیم و سرعت پیشرفت در دهه‌های اول اتحاد شوروی زیاد باشد. اما همچنان که زمان می‌گذشت، امیدها برای آن ارمانی که مردم به طور انبوه برای آن حرکت کرده بودند و واقعا نیرو و توان آن را هم داشتند که حتی کوه را از سر راه بردارند، کمتر می‌شد. رفته رفته این شیوه مدیریت و نادیده گرفته شدن دموکراسی سوسیالیستی لاقیدی را بین نیروی کار جامعه به وجود آورد. بی‌تفاوتی به جایی رسید که حتی مثلاً از عهده حل مشکل الکلیسم هم برنیآیند. چگونه ممکن است حزبی که یکی از راهکارهای همیشگی اش انتقاد و انتقاد از خود است، زمانی که نیروی کار کشورش در کنار ماشین‌آلات و در سر ساعت کار است، آثار الکل در چهره آنان نمایان باشد؟

در نتیجه، بهره‌وری به جای ۸ ساعت، اگر خیلی دست بالا گرفته شود چیزی در حدود یک ساعت هم بعید بود. تصادفی نیست که رکود همه‌جانبه‌ای را اقتصاد اتحاد جماهیر شوروی در دهه ۷۰ تجربه می‌کند. نرخ رشد در دهه ۷۰ نزدیک به صفر رسیده بود. یعنی جامعه کثیرالعهده اتحاد شوروی در دهه ۸۰ از جیب می‌خورد. اینها همه آن بخش از مسایل درونی است که بستر مناسبی فراهم می‌کند تا آن تهاجم همه‌جانبه امپریالیسم در همه عرصه‌های اقتصاد، سیاست، تسلیحات و ... بتواند ثمربخش باشد.

ساختار سوسیالیستی اصلاح‌پذیر بود، ساختار حکومتی نتوانست اصلاحات را پیش ببرد!

به گمان من نقد اشتباهات یکی از اصولی است که در مارکسیسم به طور اصولی مورد توجه بوده است. مارکس در آثارش صریحاً اعلام می‌کند که هر انقلابی بایستی بارها خودش را اصلاح کند. پاره‌ای تصور می‌کنند همین قدر که تحولات اجتماعی منجر به انقلاب و دگرگونی در جامعه شد کار تمام است. در واقع انقلاب آن سد بزرگی را که بر سر راه پیشرفت وجود دارد بر می‌دارد ولی از آن به بعد کوششها همه در جهت ساختن آن جامعه‌ای است که مورد نظر بوده است. این ساختار جامعه سوسیالیستی نیست که اصلاح‌ناپذیر است، بلکه اشکال در به وجود آمدن آن ساختار حکومتی است که حتی اگر ضرورت اصلاحی را هم متوجه شود از عهده اجرایش بر نمی‌آید.

ما در همان بدو انقلاب، در دهه ۱۹۲۰ می‌بینیم که وقتی جامعه با مشکلات اقتصادی و اجتماعی مواجه شد بلافاصله برنامه "نپ" را مورد توجه قرار دادند. عده‌ای می‌گویند که این برنامه بازگشت به سرمایه‌داری و قدرت یافتن دوباره بورژوازی بود. خیر، به خوبی درک می‌شود در سیاست اقتصادی نوین سخن بر سر خروج از "کمونیسم جنگی" و کمک کردن به بنیه اقتصادی بود، که زمینه مساعدی را برای یک حرکت آرام مهیا کند و زمینه اجرای بسیاری از وظایفی را که این حکومت جوان باید انجام بدهد فراهم کند. یکدفعه به پله بالای نردبان نمی‌توان رسید ناچار باید گام به گام به پیش رفت.

اگر عوامل درونی، سوء مدیریت و بستر مناسبی در داخل اتحاد شوروی وجود نداشت، تأثیرات عوامل بیرونی نمی‌توانست منجر به فروپاشی شود!

اتحاد شوروی از لحاظ درونی دچار مشکلات عدیده‌ای بود. غالباً به استالینیسم اشاره می‌شود و به بروکراسی حاکم بر شوروی. از آپاراتچیک‌ها و نومن‌کلاتورها یاد می‌شود.

به گمان من، تلاش شوروی اساس نامش را وامدار تمهید داهیان‌ه‌ای بود که برای چگونگی اداره جامعه انجام شد. وقتی که بعد از انقلاب اکتبر به پیشنهاد لنین "نام کشور شوراها" به این سرزمین داده شد، این صرفاً یک تغییر نام ساده نبود. مسئله این بود که این جامعه بایستی از پائین تا بالا توسط نمایندگان مستقیم مردم اداره شود. اینکه مردم حق تعیین سرنوشت خود را داشته باشند فقط شعار نبود. تعیین سرنوشت صرفاً این نیست که نمایندگانی را انتخاب کنند. تعیین سرنوشت عبارت از این است که مشارکت و نقش واقعی در گذر امور کشور داشته باشند، چه در برنامه‌های کوتاه مدت، چه برنامه‌های میان مدت و چه برنامه‌های دراز مدت.

آنچه اتحاد شوروی از آن محروم شد انسان جامعه سوسیالیستی بود. امیدوارم این جمله به غلط تعبیر نشود. برای نخستین بار در تاریخ بشر، انقلاب توانست ستم تاریخی و دیرپای استثمار فرد از فرد را در جامعه شوروی منسوخ کند. آموزه‌های فرهنگی، آموزه‌های اجتماعی، دستاوردهای انقلاب که موجب شده بود شهروند اتحاد شوروی از حقوق قابل توجهی برای اداره زندگی اش برخوردار شود نباید نادیده گرفته شود. خیر، در اتحاد شوروی تامین زندگی خانواده‌ها یا شهروند، در قلمرو شهر و روستا، تقریباً در همه قلمروها تضمین شده بود.

نحوه اداره جامعه، نحوه عملکرد حزب حاکم، که حزب کمونیست اتحاد شوروی بود، حالتی داشت که به این حزب و به این دولت حالت دشواری را داده بود. ارائه خدمات، تامین نیازهای ضروری سبب شده بود که مردم تصور کنند دولت سوسیالیستی وظیفه اش فقط سرویس دادن است و فقط باید خدمت کند.

اداره جامعه شوروی به آنجا کشیده بود که مردم تصور می‌کردند وظیفه دولت سوسیالیستی فقط دادن سرویس و خدمات است!

واقعیت این است که حزب در برخوردش با دیگر نهادهای اتحاد شوروی بجائی کشیده بود که به عنوان آقا بالاسر عمل می‌کرد، یعنی همواره حالت رهنمود دادن داشت نه شرکت دادن نهادها و جمع کردن مجموعه نظرات و جمع بندی آنها در یک نظر و نتیجه واحد. مدیریت امور توسط حزب کمونیست پابرجا بود ولی چگونگی آن اهمیت دارد. عملکرد حزب موجب شد آن مشارکتی که حکومت شورواها از طریق شرکت نمایندگان مردم در شورواها می‌خواست تامین کند و از آن طریق به تربیت انسان جامعه سوسیالیستی دست بزند برآورده نشود. این مشارکت حالت صوری پیدا کرد. شورواها به صورت چرخ پنجم درآمدند. تنها حزب بود که تصمیم را اتخاذ می‌کرد. از دموکراسی سوسیالیستی، که جزو جدایی‌ناپذیر جامعه سوسیالیستی است، خبری نبود.

مردم و در نتیجه محروم شدن یک جامعه و یک نظام از توان و ظرفیت بالای قوه مردم و در بهترین شرایط محدود به استفاده از امکانات و ظرفیت های یک عده از نخبه های جامعه می‌شود، یعنی اصلاحاتی از بالا و آمرانه! به خوبی پیداست که نمی‌شود توان و ظرفیت یک جامعه چندین ده میلیونی را به پتانسیل چند صد نفری محدود کرد. اصلاح طلبان واقعی در چنین شرایطی ضرورت ایجاد فضای باز سیاسی را به منظور بهره‌گیری از تمامی ظرفیت‌های بالقوه انسانی در دستور کار قرار می‌دهند.

زندگی پراتیک اجتماع، زمینه خلق و اصلاح بسیاری از نظراتی را فراهم می‌آورد که در بدو پیدایش، تصور می‌شود پاسخگوی تمامی مشکلات است، اما تنها در عمل است که نواقص و کاستی‌های آن نمایان می‌شود. وجود نظرات و پیشنهادهای اصلاحی چیزی است و میدان یافتن اینگونه نظرات برای ابراز وجود و به کارگیری آنها چیز دیگری است. جان مطلب در همین نکته است. درک وجود و امکان حضور فعال تمامی صاحبان اندیشه، پیدایش و رشد زمینه جامعه ای چند صدایی و ایجاد فرهنگ پذیرش "غیرخود" توان تحمل نظرات مخالف، یا به عبارتی آنچه امروزه "تسامح و تساهل" گفته می‌شود، نیازمند وجود فضایی باز و دموکراتیک است تا انسانهایی دموکرات و آزاداندیش را به وجود آورد. جوامعی که در طول تاریخ دراز مدتشان هرگز واجد تجربه "دموکراسی" نبوده اند، به رغم آن انقلاب بنیان برافکن و پیچیدن طومار تزاریسم، چگونه می‌توانستند با یک دگرگونی ساختار سیاسی - اقتصادی و گذر تنها چند دهه، پوسته سخت برآمده از هزاران سال خودکامگی و استبداد را بشکنند و معیارهای دموکراتیک را قانونمند کنند؟! بی جهت نبود که لنین نظام شورایی را به منظور تامین مشارکت در تصمیم گیری، نظارت بر اجرای تصمیم ها، ارزیابی نتیجه سیاستگذاریها و سرانجام نقد و اصلاح آن ابتکار کرد. اما نادیده گرفته شدن نقش واقعی شوراهای و تعقیب سیاستهای آمرانه در طول چند دهه، چنان مردم را نسبت به دولت بیگانه کرد که وقتی بحران به اوج رسید و هواداران بازگشت به نظام سرمایه‌داری ماهیت "اصلاح طلبی" خود را آشکار ساختند، باز کردن ناگهانی فضا در زیر نام گلاسنوست به مثابه رها سازی فنر فشرده ای بود که آزادی را به هرج و مرج عنان گسیخته مبدل کرد و شرایط را به سود طرفداران بازگشت به سرمایه‌داری و تاثیرگذاری قطعی مجموعه عوامل بیرونی فراهم کرد.

آنچه در باره اصلاح پذیر بودن کاپیتالیسم گفته می‌شود نیز بدان گونه نیست که ما شاهد تمهیداتی در این نظام باشیم که توانسته باشد خود را از شر نواقص و معایب رهانیده باشد. این نکته درست است که سرمایه‌داری توانسته است در طول حیات چند صد ساله‌اش بحرانهای بزرگی را از سر بگذراند و با یک سلسله تدابیر گوناگون به پیشرفت خویش تداوم بخشد. اما از یاد نبریم که بحرانها همواره با ورشکستگی موسسات ضعیف‌تر و حجیم تر شدن اقویا، تشدید فشار به کشورهای و بازارهای دیگر، انتقال بحران به سایر کشورها و ایجاد جنگ و خونریزی در تمام نقاط مختلف جهان از سر گذشته است. به رغم تمامی این تدابیر و با وجود پتانسیل عظیم جهان سرمایه‌داری، که ناشی از غارت و اسارت دیگر کشورهاست، هم اکنون اندیشمندان همین نظام زنگ خطر را به صدا درآورده، هشدار می‌دهند که در صورت ادامه روند کنونی، جامعه بشری در معرض خطر است. انبوهی ثروت، تراکم وسایل پیشرفته تولید و تامین حداقل رفاه در جامعه ای که بیش از ۸۰ درصد ثروتها در تصاحب ۲۰ درصد جمعیت است، به هیچ وجه نشانه توانایی نظام سرمایه‌داری در حل

بعد از برنامه اصلاحی "نپ" تصمیمات کنگره بیستم، در اواخر دهه پنجاه گام بزرگی برای رفع موانع موجود بر سر راه سوسیالیسم بود، که ناکام ماند!

در واقع پس از سیاست اصلاحی نپ در دهه بیست، تصمیمات کنگره بیستم، که در اواخر دهه پنجاه برگزار شد، دومین خیز مهمی بود که اتحاد شوروی در جهت اصلاح راهکارها و رفع موانع حرکت به سوی اهداف سوسیالیسم برداشت. بروکراسی سخت در هم تنیده، برای جهت گیری به سوی دموکراسی و خروج از آن نیازمند کار بیشتر، زمان طولانی‌تر و از همه مهمتر ارتباط گسترده تر با صاحبان و اقعی کشور، یعنی توده مردم بود.

گذار از این دوران گذار را حزب کمونیست با فعال کردن شوراهای و شرکت دادن هر چه بیشتر مردم در امور کشوری می‌بایست انجام میداد، اما با کمال تأسف، بهترین و صادق‌ترین نیروهای جوان و کارآزموده، در جنگ جان باخته بودند و کشور بزرگترین دستمایه اش را در نبرد بر ضد فاشیسم از دست داده بود. آنچه به عنوان کادر حزبی جای خالی آن فداکاران را پر کرد همان فرصت طلبانی بودند که بعدها با عناوین آپارتچیک ها و نومن کلاتورها خوانده شدند. اینان اصلاح امور را در تقویت موقع و مقام خویش یافتند و فضای اصلاحات را نه در ارائه خدمت به جامعه، که در حفظ کرسی مسئولیت خویش پیش بردند و این روش خودخواهانه را بی‌توجه به وظایفی که در قبال مردم داشتند تا به آنجا ادامه دادند که جامعه از پیشرفت بازماند. بدین ترتیب رکودی همه جانبه پدیدار و جامعه دستخوش بحرانی فراگیر شد. بار دیگر، در دهه هشتاد شاهد حرکت تازه ای از درون حزب به ابتکار رهبری آن "آندروپوف" بودیم. آندروپوف به مقتضای موقعیت و تجربه طولانی‌اش به درستی عمق بحران اجتماعی جامعه شوروی را دریافت و کوششهایی را برای سوق دادن رهبری حزب کمونیست در جهت اجرای سیاستهایی آغاز کرد که نه تنها خروج از رکود اقتصادی، که باز شدن فضای سیاسی و پر کردن خلا ناشی از دوری مردم از دولت را موجب می‌شد، اصلاحاتی که نه تنها برای رفع موانع و مفسد، که برای بقای موجودیت اتحاد شوروی و پیشرفت سوسیالیسم به صورت ضرورتی اجتناب ناپذیر درآمده بود.

آنچه پس از آن گورباچف با نامهای پرسترویکا و گلاسنوست در پیش گرفت، اندیشه ای بود که در دوره آندروپوف در رهبری حزب کمونیست اتحاد شوروی مطرح شده بود؛ اما به تصور من، نه گورباچف ظرفیت و توان انجام چنین کار عظیمی را داشت و نه همراهانش با انگیزه های واقعی اصلاحات زیر پرچم پرسترویکا رفته بودند.

"آندروپوف" با آگاهی و تسلط بر مشکلات کشور شوراهای اصلاحات را در دستور کار خود قرار داد. گورباچف بعدها اندیشه‌های اولیه آندروپوف را بصورت شعار مطرح کرد. او توان و ظرفیت چنین کار عظیمی را نداشت و همراهانش نیز با انگیزه اصلاحات زیر پرچم پرسترویکا نرفته بودند!

عده ای اصلاحات را در بازگشت به سرمایه‌داری می‌دیدند. آنان برای دستیابی به این هدف به جنبش اصلاح طلبی پیوستند و در صف مقدم پیشگامان پرسترویکا قرار گرفتند. اما رهبران صادق این اصلاحات واقعا به درستی احساس می‌کردند که نبود آزادی منجر به عدم مشارکت

نفر هم باشد میزان بیکاری باز به نصف تقلیل می‌یابد، وضع همین می‌شود که هست! البته به خوبی می‌دانیم با بودجه و امکانات کنونی اصلاً امکان ایجاد اشتغال ۸۰۰ هزار تایی نیست. وقتی که وضع اقتصادی مملکت چنان است که همواره لایه نازکی از جامعه از رانتهای اقتصادی کلان بهره می‌برد، لاجرم کسانی که در معرض عوارض و پیامدهای یک چنین برنامه پراشکالی هستند، ضرورت اصلاحات را به میان می‌آورند.

اگر روند اصلاحات را تنها در محدوده کسانی که جزو نخبگان مملکت هستند محدود نکنیم و به خاطر داشته باشیم که اصلاحات در درجه اول خواست بر حق توده مردم است و آنان هستند که بار فقر، بیکاری، تبعیض و نبود آزادی را بر دوش می‌کشند، اصلاحات می‌تواند از نیروی عظیمی برخوردار باشد. در واقع این فشار درونی در آن اعماق جامعه است که ضرورت اصلاحات را به نظر نخبگان جامعه می‌رساند، آنچنان که وقتی در خرداد ۷۶ در انتخابات ریاست جمهوری کاندیدای جدیدی به نام آقای خاتمی به میدان می‌آید و با شعارهای معینی که زبان حال مردم است مورد توجه قرار می‌گیرد. اصلاحات را آقای خاتمی نیآورد، ایشان این ایده را از جامعه گرفت، آن را از خواست و مطالبات بر حق مردم دریافت کرد و به صورت برنامه اش مطرح کرده و می‌کند. نسبت به اصلاحات و آینده آن خوشبینیم، اما در این اظهار نظر دچار ساده‌اندیشی نیستیم!

مردم به واقع در سال ۷۶ خواستار هوای تازه بودند. مردم به واقع خواستار این بودند که این اتفاق بیفتد. طرح حقوق معینی درکشوری که درصد جمعیتی جوانانش اینقدر بالاست و نیمی از مردم مملکت، یعنی زنان، مطالباتی دارند که همواره نادیده گرفته شده است، در چنین وضعی بها دادن به اینها در قیاس با کم بها دادن مسئولین دوران قبل از اصلاح طلبی، خود به خود زمینه ساز اصلی پیدایش اندیشه ضرورت اصلاحات بود. این اندیشه مورد توجه کاندیدایی قرار گرفت که آن را در برنامه‌اش گنجانده است. اینکه واقعا برای پاسخگویی به این مطالبات چقدر پتانسیل و ظرفیت هست، باید بگویم که اگر ما اصلاحات را صرف تصمیمات و اقدامات بالایی‌ها ببینیم، بلکه اصلاحات را در چارچوب حرکت انبوه مردمی ببینیم که صمیمانه و مصمم خواستار بهبود وضع و رفع موانع پیشرفت هستند و نمایندگان این مردم به واقع نمایندگانشان باشند نه نمایندگان صوری، آنگاه به گمان من یک جریان خواهان اصلاحات در کشور ما پتانسیل و توان لازم را برای پیشبرد اصلاحات خواهد داشت. در این اظهار نظر و در این اظهار خوشبینی نسبت به آینده اصلاحات به هیچ وجه گرفتار ساده‌اندیشی نیستیم. به خوبی واقف هستیم که اصلاحات با چه موانع عظیمی روبروست. در روند تغییرات اندکی که طی دو - سه سال اخیر در ساختار حکومتی کشورمان ایجاد شده است، بسیاری از نیروهایی که پیش از انتخابات ۷۶ مسئولیت‌هایی داشته‌اند همچنان بر سر کار هستند. شاید به نظر برسد در حالی که دو قوه از سه قوه مملکت (یعنی قوه مقننه و مجریه) در اختیار اصلاح طلبان است، پس قاعدتا کارها باید با توان و ظرفیتی خیلی بیشتری پیش برود، ولی به گمان من هر ایرانی واقف به امور سیاسی کشور برای وقوف بر چگونگی توازن قوا، نیاز به مطالعه و بررسی خیلی زیادی ندارد. او به خوبی می‌فهمد که مراکز قدرت بسیار زیادی وجود دارند که خارج از حوزه اختیارات و امکانات قوه مجریه عمل میکنند. با اینکه هنوز مرکب شعار "مجلس در راس امور است" خشک نشده و طنین آن در بیان اصلاح طلبان به گوش می‌رسد، در حالی که

مشکلات و اصلاح امور نیست. افزون بر فاصله عظیم درآمدها و مشکلات مادی، از آن مهمتر، سلامت روانی جامعه دستخوش بحرانی عمیق است.

حضور فعال تمامی صاحبان اندیشه، نیازمند وجود فضایی باز و دموکراتیک است تا انسانهایی دموکرات و آزاداندیش به وجود آیند.

بالا رفتن آمار گروه بی‌خانمان‌ها و بیماران روانی، تعمیم از خودبیکانگی، غربت و حس تنهایی در میان جمع، تهدیدهایی است که زندگی انسان جامعه سرمایه‌داری را پوک و عاری از نشاط و سرزندگی کرده است. برخی از صاحبان سرمایه تا کنون بحران‌ها را با موفقیت از سر گذرانده‌اند اما نظام سرمایه‌داری و جوامع مبتنی بر استثمار همچنان دستخوش بحران اجتماعی هستند و با گذر زمان این بحران ژرفتر و همه‌گیرتر میشود. اینکه امثال "برژینسکی" عامل فروپاشی را امریکا میدانند، نوعی بزرگنمایی توان و قدرت سیاستگذاران امریکا و مطلق کردن آثار مخرب تبلیغات، از نوع تبلیغات رادیو/آزادی، است.

تلاش بیهوده برای یافتن مشابهت بین خاتمی و گورباچف

تلاش برای یافتن مشابهت‌هایی بین گورباچف و آقای خاتمی بی‌مورد و خالی از وجه است. آنان که دست به چنین مقایسه‌ای می‌زنند به گمان من با علل اساسی آنچه در اتحاد شوروی گذشت (و میگذرد) و نظرات گورباچف چندان آشنا نیستند. ۲۰ سال پس از انقلاب (۵۷)، مردم بارها علاقمندی‌شان را به شرکت در تعیین سرنوشتشان نشان داده‌اند. در دعوتها برای همه پرسى قانون اساسی، در دعوت برای شرکت در انتخابات، در داوطلب شدن برای مقابله با دشمن متجاوز به کشورشان. اما وقتی که تمام این اقدامات و آن همه شور و نشاط منجر به دخالت واقعی‌شان در تعیین سرنوشتشان نشود، بنابراین در یک انتخابات میگویند ما این افرادی را که تا حالا بوده‌اند نمی‌خواهیم و به کسانی دیگر که جزو آنان و در چارچوب آنان نبوده‌اند رای می‌دهند. این رای، رای شناخته شده‌ای نیست. خود به خود بحث به آنچه در کشور ما میگذرد کشیده شد و به صف‌بندی اصلاح طلبان و مخالفان اصلاحات.

مخالفان اصلاحات از وضع موجود جامعه سود می‌برند!

ضرورت اصلاحات لاجرم به ذهن کسانی میرسد که از وضع موجود رنج می‌برند و احساس می‌کنند موانعی بر سر راه پیشرفتشان هست. اصلاح هم عبارت است از برداشتن این موانع از سر راه پیشرفت جامعه. این تعریف به خودی خود بیانگر این واقعیت است که کسانی که از وضع موجود سود می‌برند و کسانی که حفظ وضع موجود به نفعشان است مخالف اصلاحات و هرگونه تغییر و تحول هستند. وقتی که در یک کشور میزان بیکاری روز به روز ابعاد گسترده تری پیدا میکند، وقتی شرایط اقتصادی - اجتماعی هیچ گونه چشم‌اندازی برای بهبود نشان نمی‌دهد، یعنی وقتی ما می‌بینیم افزون بر خیل عظیم بیکاران کنونی، سال به سال در حدود ۸۰۰ هزار تا یک میلیون و پانصد هزار نیروی کار جدید به بازار کار اضافه می‌شود و میزان سرمایه‌گذاری برای امر اشتغال به قدری ناکارآمد است که حتی اگر به فرض محال بتوان ایجاد کار برای ۸۰۰ هزار

اصطلاحی که آقایان تحت عنوان "استراتژی آرامش فعال" مطرح کرده‌اند، بسیار خوب است، اما فعالیتش کجاست؟ حفظ آرامش ضروری است، هیچ گفتگو ندارد. ضرورتش مفهوم و کاملاً هم درست است، چون تشنج زایی تنها به سود مخالفین اصلاحات است و به گمان من مخالفین اصلاحات منبع و منشا، خلق تشنجات هستند و حفظ آرامش وظیفه نیروهای اصلاح طلب و وظیفه تمام کسانی است که به روند پیشرفت علاقمند هستند. آنان باید برای حفظ آرامش واقعا هزینه کنند، همچنان که تا کنون نیز هزینه کرده‌اند. اما نباید فراموش کرد که "آرامش فعال" نمی‌تواند تنها حفظ آرامش باشد، نیمه دیگری نیز دارد. دشواریها و هزینه‌هایی که اصلاح طلبان به ناچار باید تحمل کنند مربوط به مقوله "فعال" بودن است. جستجوی راهکارهای مناسبی که بتوان با پرهیز از تشنج آفرینی روند اصلاح طلبی را پویا و مرتبط با جنبش اجتماعی و مطالبات بر حق مردم کند مسئله اساسی اصلاح طلبان است.

اخبار جنبش اصلاحات در ونزوئلا

در پی اعلام نظرات "پاول"، وزیر امور خارجه امریکا - در یک مصاحبه مطبوعاتی - که طی آن دولت ونزوئلا را به دلیل ملی کردن صنایع نفت خود مورد انتقاد قرار داد، دو نفر از افسران نیروی هوایی ونزوئلا به طوی علنی خواهان استعفای هوگو چاوز، رئیس جمهور منتخب آن کشور شدند. رهبران اتاق بازرگانی و نخبگان سیاسی و اقتصادی ونزوئلا که سیاست‌های جدید اقتصادی رئیس جمهور آن کشور را مغایر منافع و سلطه خود می‌دانند از فرصت استفاده کرده و بخشی از اقشار مرفه شهری - طبقه متوسط - را به خیابان آوردند چاوز با استفاده از برنامه هفتگی "الو رئیس جمهور" که در مستقیما به سئوالات شهروندان پاسخ می‌گوید، به گفتگو با مردم پرداخت و اهداف اقتصادی دولت را با استفاده از زبان مردم تشریح کرد. نیروهای مسلح ونزوئلا با صدور بیانیه‌ای حمایت کامل خود را از دولت چاوز و سیاست‌های او در زمینه ملی کردن صنایع نفت، افزایش مالیات بر واحدهای تولیدی مشترک با سرمایه‌گذاران خارجی، اصلاحات ارضی واقعی و محدود کردن سرمایه خارجی به ۴۹ درصد سرمایه واحدهای تولیدی حمایت کردند. در این بیانیه همچنین گفته شد که اعتراض این دو افسر نیروی هوایی، بخشا می‌تواند به این دلیل باشد که ترفیع درجه آنها، ماه گذشته بامخالفت چاوز روبرو شده بود.

نیروهای سیاسی - مردمی ونزوئلا، ضمن اعلام حمایت خود از دولت چاوز، حملات اخیر امریکا و متحدان داخلی آن به دولت را در رابطه با بحران اقتصادی در آرژانتین ارزیابی کردند. براساس این ارزیابی‌ها، مدل تحولات اقتصادی در ونزوئلا چیزی نیست که آن را از گرسنگان و بی‌چیزان آرژانتین که با عواقب سیاست‌های نتولیبرالی از نزدیک آشنا هستند بتوان پنهان کرد.

(با توجه به اهمیت جنبش اصلاحات در ونزوئلا و مشابهت‌های آن با جنبش اصلاحات در ایران، راه‌توده می‌کوشد تا اخبار مربوط به این کشور و جنبش آن را بصورت منظم منتشر کند.)

محدودیت‌های چشمگیری در قوه مقننه دیده میشود، شاهد قانونگذاری در دیگر نهادها هستیم.

خوب، وضع از این قرار است که اشاره شد. ولی من جوهر توازن قوا و خوشبینی را در آگاهی و مشارکت مردم میدانم. به همان نسبت که مردم حضور داشته باشند، انهم حضور آگاهانه، رفع موانع با دشواری کمتری عملی میشود. برای تحقق این آگاهی، ضرورت کوشش برای اطلاع رسانی و عمق بخشیدن به میزان آگاهی مردم در باره آنچه به نام اصلاحات خوانده میشود، واجد اهمیت بسزایی است. اینکه اصلاحات چیست، چه مانعی بر سر راه دارد و چه چیزی را می‌خواهد تصحیح کند باید برای همگان روشن شود. برای این امر به گمان من باید تکیه روی مهمترین عنصر اصلاحات، یعنی ایجاد فضای باز به منظور تحقق آزادی بیان باشد. این مطلب از اهمیت زیادی برخوردار است. اکنون در جامعه ما واقعا وضع زندگی و وضع اقتصادی و اعاشه مردم بسیار دشوار است و باید به طور جدی مورد توجه قرار گیرد.

آقای خاتمی در سخنان اخیرشان نکات جالبی را مطرح کردند. اشاراتی در آن بود بدین مضمون که گفته میشود دین از دست رفته، آزادی از دست رفته، فقر بیداد می‌کند، امنیت از بین رفته، یعنی سیمائی تیره را نمایش میدهد. اما آیا این عوارض ناشی از همین دو - سه سال اخیر است؟ درست است که وضع اقتصادی مردم بد بوده و بدتر شده است و واقعا بیکاری بیداد میکند، ولی در حقیقت تا در این مملکت به تولید بها داده نشود، هیچ یک از مشکلات بیکاری، فقر حل شدنی نیست. تنها در این زمینه است که می‌توان اشتغال به وجود آورد. آخر در کار بازاری و تجارت که نمی‌شود اشتغال به وجود آورد. کشاورزی هم که تکلیفش روشن است! افزون بر دیگر عوامل، با مکانیزاسیون جزیی تعداد زیادی نیروی روستایی به شهرها مهاجرت می‌کنند. سمت و سوی جریان سرمایه در کشور ما رو به تجارت و دلالی دارد نه تولید. سرمایه در پی حداکثر سود است. وقتی نرخ سود تجارت اینقدر بالاست، طبعاً سرمایه هم می‌رود آن طرف که سودش آنجاست. مردم باید آنقدر آگاه بشوند که بدانند تا آزادی نباشد و به اندازه کافی در باره این مسائل آزادانه سخن گفته نشود، این مشکلات هم برطرف نمی‌شود. پاره ای هم امروز به اصلاح طلبان ایراد می‌گیرند که وضع اقتصاد خراب است، به اقتصاد بپردازید. بدون تردید توسعه سیاسی و توسعه اقتصادی باید همگام پیش بروند. نقد عملکرد اقتصادی اصلاح طلبان (قوه مجریه) به نظر من توسط مجموعه ای از نیروهای ضد اصلاح طلب از منظر مخالفت با پیشرفت است که صورت می‌گیرد و مسئله دشواری شرایط اقتصادی مردم را مطرح می‌کنند. آنان به هیچ وجه دلسوز مردم و دلسوز کسانی که گرفتار فقر و بیکاری‌اند، نیستند. به گمان من، عرصه نقد برنامه‌های اقتصادی دولت را باید اصلاح طلبان به دست بگیرند. آنان باید متوجه باشند که نقد هر یک از عرصه‌های سیاسی یا اقتصادی دولت به هیچ وجه به معنای تضعیف یا تخریب نیست. اتفاقاً آن دیگرانند که با هدف تضعیف و تخریب دولت به نقد پرداخته‌اند و این روزها شرایط دشوار اقتصادی را بهانه اعمال فشار به دولت یافته‌اند. کارهای دولت بدون تردید واجد نقاط ضعف است و باید به نقد کشیده شود. در این قلمرو کارشناسان مسائل اقتصادی و مسائل اجتماعی باید صحبت بکنند و اشکالات را مطرح بکنند. به محض اینکه در باره نقد فلان سیاست یا نقد فلان برنامه دولت مسئله ای پیش کشیده میشود، اینجا و آنجا چنان مطرح می‌شود که گویا نظر به براندازی است، یا نظر به تضعیف و تخریب است. به هیچ وجه چنین چیزی مورد نظر نیست. همین